

شکست
استبداد

سرانجام جنبش گیلان به سر دستگی پیرمخان ارمنی، معز السلطان و دیگران از یکسو، مقاومت جانانه ستارخان و دیگر قهرمانان آذربایجان از سوی دیگر و تصرف بیابی شهرهای آنا مان از جانب آزادی خواهان و هم چنین پیوستن سردار اسعد و نیروهای بختیاری بقوای ملیون، به فتح تهران، پیروزی مشروطه خواهان و شکست قطعی حکومت استبدادی منجر شد.

این پیروزی بدون شك یکی از عظیم ترین رویدادهای تاریخ مشروطیت ایران است. اگر صفحات تاریخ را مرور کنیم و بیاد بیاوریم که چگونه تهران با اصطلاح آزاد شده و پایتخت مملکت در خاک و خون غوطه می زد... حکومت استبدادی باخونت و کینه توزی بر جان و مال و ناموس مردم چیره شده بود... سرداران و رهبران انقلاب تك تك و گروه گروه شکار شده و در باغشاه پس از شکنجه ها و سلاخی های بسیار، بچوبه دار آویخته شده و با اجساد شقه شده آنها باین سوی و آن سوی می افتاد... میوه چینان انقلاب، که پس از پیروزی نخستین، سردمدار امور شده بودند اینک هر يك بگوشه ای خزیده و یا با عوامل استبداد سازش کرده بودند... اگر فشار دولتهای خارجی و سرنیزه قزاقان بیگانه را بیاد بیاوریم و بدانیم که چگونه محمدعلیشاه حاضر بود بخاطر حفظ سیطره جابرانه خود، حتی سرتاسر مملکت را در اختیار بیگانگان قرار دهد... و سرانجام نگاهی به تبریز قهرمان بیافکنیم که بان جرقه ای کوچک و در حال خاموشی، در این جنگل تاریک و دهنشتبار کورسو می زد، و هیچکس را امیددی بسه پیروزی و استقرار مجدد آزادی نبود... آنوقت است که اندکی بر ارزش و اهمیت «فتح تهران» وقوف خواهیم یافت.

در این واقعت هیچ تردیدی نیست، که اگر مقاومت قهرمانانه ستارخان و یارانش در تبریز نمی بود، و اگر کسانی چون حیدرخان عمو اغلی و دیگر اعضای کمیته باکو، از آنسوی مرزها، این گروه مقاوم را یاری نمی کردند و سرانجام اگر با ابتکار همین کمیته و شخص حیدر عمو اغلی جنبش گیلان در نمی گرفت و بزرگانی چون پیرم خان و معزالطمان مردانه دست بکار نمی شدند، مشروطیت ایران، در همان آغاز تولد، در گورستان استبداد مدفون می شد و ای بسا که اینک بجای ایران بزرگ و مستقل امروز، تنها سرزمینی قطعه قطعه شده، مرکب از باصطلاح جمهوریه‌ها و حکومت نشین های عجیب و غریب و زیر نفوذ و تسلط قدرتهای بزرگ، نامی از این سرزمین بر نقشه های جغرافیا باقی نمی ماند. بدینسان باید اعتراف کرد که غیرت و شجاعت این مردان ایران دوست و میهن پرست، نه فقط مشروطیت و آزادی، بلکه تاریخ و قومیت و استقلال ملی ایران را نیز از گردن نابودی و انهدام رهائی بخشید.

ماجرای فتح تهران و نبرد قهرمانانه آزادگان، که منجر بر رهائی همه ایران شد، به تفصیل در کتب و گزارشها و مقالات گوناگون آمده است. بهمین جهت، از تکرار مجدد این ماجرا در کتاب حاضر در می گذریم. نکته ای که در این میان مورد نظر ماست، نقش و دخالت حیدر عمو اغلی در این بیروزی بزرگ است. امامت اسفانه اغلب منابع و مآخذ در این مورد سکوت کرده اند و جز اشاراتی کوتاه، بمطلب شایان توجهی در این زمینه برخوردار نمی کنیم.

مثلاً یکنجا می خوانیم: «... کمی بعد قوای ملیون از شمال و جنوب پایتخت حمله برده، طهران را گرفتند. و حیدرخان در این وقایع شرکت کرده^۱ و جای دیگر: «... حیدرخان در آستارا گروهائی مسلح تشکیل داد و باتفاق آنان در یورش بتهران شرکت کرد و پس از فتح تهران برای پیشرفت کار حزب سوسیال دمکرات (اجتماعیون و عامیون) و هم چنین برای تشکیلات ابتدائی اتحادیه های زحمتکشان همت گماشت...»^۲ و در

۱ - مجله یادگار - سال پنجم - شماره ۲۶۱ - ص ۵۲
 ۲ - علی لعلری خیزی - مجله دنبال - سال ۶۱ - شماره ۴ - ص ۹۲

اسناد و مدارك و نوشته‌های دیگر نیز ، بیشتر از اینها اشارتی نرفته است .
ونكات مبهمی که در این میان بچشم می‌خورد ، برآستی هر پشروهنده و
علاقتمند باین بخش از تاریخ ایران را دچار شگفتی و سردرگمی می‌سازد .

حیدرخان - دست راست ستارخان و یار و مشاور نزدیک او - در
ماجرای فتح تهران چه نقشی داشت ؟ آیا بصورت يك سپاهی ساده - یا
بهرتر بگونه‌ای سپاهی لشکر - همراه مجاهدان عازم تهران شد ، و یا اینکه
بنا باقتضای روحیه و تجربیات خویش با حلیه‌های جنگی ، بمب‌سازی و
بمب‌اندازی و قدرت رهبری ، نقش شایسته‌تری را در این رویداد مهم
تاریخ مشروطیت ایران ایفا کرد ... ؟ آیا پس از گرد آوردن سپاه در
آستارا مستقیماً بتهران تاخت یا همراه مجاهدان گیلان ، آذربایجان و
اصفهان در فتح تهران شرکت جست ... ؟

متأسفانه پاسخی قاطع برای این پرسشها نداریم ، البته شرکت مؤثر
قهرمان داستان ما در فتح تهران مسلم است . اما چگونگی این شرکت
آنست که همچنان در پرده ابهام باقی میماند . بعنوان مثال شادروان کسروی
که کوشیده است تقریباً هیچ نکته‌ای را ناگفته بجا نگذارد ، در این
زمینه جز تأکید بر اینکه حیدرخان نیز در فتح تهران مجاهدان را همراهی
کرده است ، مطلب دیگری ندارد . ولی همین نکته کوچک نیز حاوی
موضوع بسیار مهمی است ، که در جای خود ، در هیچ منبع و مأخذی بدان
اشاره نشده است :

«... جهانگیر میرزا که یکی از سر دستگان مجاهدان و آزادی خواهان
می بود و در سال ۱۲۸۷ (۱۳۳۶) در خوی به همدستی حیدر عمواغلی و
دیگران با گردان و هواداران خود کاهگی جنگهای بسیار کرده ، و سپس
بهمراه عمواغلی به گیلان رفته و در شورش آنجا همدستی داشته و تا گشادن
تهران همراهی نموده ... »^۱

که علاوه بر آنکه تأکیدی است بر شرکت حیدر عمواغلی در فتح
تهران - یعنی بزرگترین و ارزنده‌ترین پیروزی مشروطه خواهان - مسئله
تازه‌ای را مطرح می‌سازد ، و آن اینکه حیدرخان در جریان فتح تهران ،

همراه ستارخان نبوده ، بلکه پس از شرکت در جنگهای مرند و خوی و نشان دادن قهرمانیهای بسیار - که در صفحات گذشته آمد - همینکه از آزاد شدن گیلان باخبر می شود ، بآن سامان شتافته و همراه با پیرمخان و معزالسلطان و دیگر سران جنبش گیلان عازم فتح تهران شده است .

البته این امر ، با توجه به نقشی که حیدر عمواعلی از هنگام اقامت در باکو ، با فرستادن اسلحه و مجاهد ، و حتی انتخاب واعزام رهبر شورش به گیلان داشته است ، خلاف انتظار نیست . مخصوصاً با توجه به دوستی بسیار نزدیک حیدر عمواعلی و پیرمخان . اما نکته شگفت آور اینست که در هیچ نوشته یا سند و مدرکی ، نشانه ای از این سفر و همکاری و همراهی قهرمان داستان ما با پیرمخان و معزالسلطان به چشم نمیخورد . حتی خود کسروی نیز ، هنگام تشریح چگونگی یورش مجاهدان گیلان به پایتخت و فتح تهران نامی از حیدر خان نمی برد ، جز اینکه وی نیز در این پیروزی شرکت داشته است . تنها در پایان جلد دوم کتاب تاریخ مشروطه (تاریخ هیجده ساله آذربایجان) وقتی به شرح ماجرای اسماعیل آقا سمیتقو (سیمگو) می پردازد ، ضمن معرفی جهانگیر میرزا ، که یکی از رهبران راستین و آگاه مجاهدان است ، باین مهم (سفر حیدر عمواعلی به گیلان و همکاری او با کوشندگان آن سامان تا فتح نهائی تهران) اشاره می کند . آنهم اشارتی بسیار کوتاه و گذرا .

همانطور که در بخشهای پیشین نیز اشاره شد ، سبب این گمنامی حیدر خان را باید چون مافرتیهای ناگهانی - نتیجه کارهای مخفیانه او و ارتباطش با کمیته های انقلابی قفقاز و گرجستان دانست . در ماجرای تکان دهنده ارسال بمب بستی و کشتن شجاع نظام ، و هم چنین نبردهای مرند و خوی نیز ، شاید اگر حوادث تا بدان پایه پرسر و صدا و عالمگیر نمی بود ، در آنجا نیز نامی از حیدر خان بمیان نمی آمد .

آنچه مسلم است ، در این زمان حیدر عمواعلی ، یار و همدم و همرزم و مشاور ستارخان بوده است . این جمله را در بخش پیش دیدیم که : « ستارخان و حیدر خان (مادام که در تبریز بود) علاوه بر همزمی ، با هم دوست بودند و ستارخان همیشه نظر حیدر خان را در حل مسائل می پذیرفت و در

هر مطالب مشکل می گفت: حیدرخان هر چه بگوید، من هم همانرا میگویم»^۱
 یازمانی که تبریز زیر سلطه قوای روس، بدترین و دشوارترین روزهای
 خود را می گذراند، در هر گونه مقاومت و اقدام قهرمانانه ای رد پای
 حیدرخان را مشاهده می کنیم. با توجه باینکه مخصوصاً قفقازیان، گرجیان
 و ارمنیان در این دوران روزگاری سخت تر از دیگران را می گذراندند:
 «... آنچه بیش از همه بر تبریزیان سختی داشت، حال مجاهدان
 قفقازی و فدائیان گرجی و ارمنی بود. زیرا این جوانمردان در آن روز
 های سخت، بفریاد تبریز رسیده و دسته هائی از ایشان جان خود را در راه
 آزادی ایران باخته و آنانکه زنده مانده بودند، این زمان پنهان می زیستند.
 زیرا روسیان آنان را بسته خود می شماردند و بر آنان چیره تر از دیگران
 بودند و هر کدام را که می گرفتند بیگمان بردار می زدند. این بود از روزی
 که پای روسیان به تبریز رسید، اینان پراکنده شده، هر یکی خود را در
 گوشه ای پنهان کردند و این کار بر تبریزیان ناگوار می افتاد...»^۲

طبیعی است در چنین شرایطی، حیدر عمواغلی نمی توانست چون
 دیگر سران مقاومت در تبریز، به فعالیت های علنی یا نیمه آشکارا بپردازد.
 بهر حال، آزادی خواهان پیروز شدند و تهران بار دیگر بدست
 مشروطه خواهان افتاد. پس از استقرار مجدد مشروطیت، بار دیگر نام
 حیدرخان عمواغلی را بعنوان پشتوانه و قوه مجریه هیات مدیره ای که اداره
 امور مملکت را عهده دار شده بود، مشاهده می کنیم:

«... پس از فتح و خلع محمدعلی شاه برای ترتیب کارها هیئت مدیره ای
 درست شد و این هیئت تا چندی مملکت را اداره می کرد. از اقدامات این
 هیئت تشکیل کمیسیونی بود برای اخذ وجه از متمولین و از این راه مبلغی
 در حدود یک کروور جمع شد و مرحوم وکیل الرعایای همدانی صندوق
 داری آنرا عهده دار گردید.

دیگر از اقدامات هیئت مدیره تبعید کسانی بود که نسبت با اساس
 جدید اظهار دشمنی کرده بودند. باید دانست که عده ای از اینان خود را

۱ - مجله دنیا - سال ۱۱ - شماره ۴ - ص ۹۲

۲ - کروی - تفریح هفتده ساله آذربایجان - ص ۵۰

بر وسها بسته بودند و تاجائیکه شایع بود که کاران میرزا و شاهزاده عزالدوله عبدالصمد میرزا برادر ناصر الدین شاه و سید ابوالقاسم امام جمعه را شخص امپراطور بتبعیت روس پذیرفته و تحت حمایت خود قرار داد.

هیئت مدیره تصمیم گرفت که امام جمعه را تبعید کند. عامل قوه مجریه هیئت، حیدر عمواغلی بود که بایک عده طرفداران فدائی برای هر گونه فعالیتی بنفع مشروطیت آماده بودند. حیدر عمواغلی آقای نصرالله جهانگیر را که از مریدان خاص او بود، همراه یک مجاهد قفقازی برای ابلاغ حکم هیئت مدیره نزد میرزا ابوالقاسم امام جمعه فرستاد. دیدار قیافه مهیب مجاهد قفقازی که یاپونچی در تن و کلاه پاپاخ بر سر و موزر و قطار فشنگ بر کمر داشت و بمناسبت قطار فشنگ کمر نمی توانست بنشیند و روی زانو نشسته بود، طوری در امام جمعه تأثیر کرد که نمی توانست حکم را بخواند و دستش می لرزید. مجاهد که تردید او را دید تصور کرد که من باب عدم اطاعت است، باین جهت با آرامش خاطر می هر چه تمامتر بلهجه ترکی از جهانگیر خان پرسید: «بکوشم...» جهانگیر خان مضطرب شده او را منع کرد. مجاهد که معنی ترس و تردید را نمی دانست گفت: «ده گوی بکوشم، مستبد است: یعنی بگنار بکشم - او مستبد است...»^۱

تا هنگامی که کمیسیون بیست و چند نفری پراکنده تشنه بود، حیدر عمواغلی نیز در نقش قدرت اجرایی این کمیسیون فعالیت می کرد. اما از آن بعد کوشش خود را در زمینه ای دیگر مصروف داشت، و آن تشکیل یک حزب سیاسی بود که در جای خود از آن سخن خواهیم گفت.

انگیزه اصلی حیدر عمواغلی در این کار روشی بود که حکومت مشروطه پس از استقرار مجدد، در پیش گرفت و بعلت پاره ای سهل انگاری ها بار دیگر عوامل استبداد را بر سر کار آورد. در اینجا اشاره بیک شاهد تاریخی سودمند بنظر می رسد:

«... باید دانست در آثر مان روس و انگلیس ایران را بادو چشم ساز می یابند و چون پیش آمدهای اروپا و آماد گیهای آلمان بچنگ، این دو دولت را بهم نزدیک ساخت و هم چسبی را میان آنهاست بر گز دانیده

بود، این است هر گامی را جز بخرسندی از یکدیگر بر نمی داشتند. اینان از شور و جنبشی که در ایران بویژه در شهرهای شمالی برخاسته و روز بروز قزوتتر و پرمخامنه تر می گردید، اندیشمند بودند و آنرا دوست نمی داشتند، ایرانیان که از قرنهای چهار سستی و در ماندگی و کوتاه اندیشی شده و همین گرفتاری های پیرونی می آمدند. اینگونه جنبشها میان يك توده هر گونه پیشرفت را در بردارد و این چیزی نبود که نمایندگان دولت آنرا ندانند، یا چیزی نبود که از آن بیمناک نباشند. این هم پیدا بود که محمد علی میرزا هر چه ایستادگی بیشتر می نمود، دامنه جوش و جنبش مردم بیشتر می گردید. در یازده ماه پیش تنها يك گوشه تبریز این شورش را داشت و کم کم بردامنه آن افزوده و اکنون يك نیم ایران را می گرفت و در این زمان اندک آنهمه مردان جانباز و کاردان پدید آورده بود. هر گاه چند سالی همچنان پیش می رفت، چه مردان کاردان و بزرگی که نمی پرورد. از این اندیشه ها نمایندگان روس و انگلیس، محمد علی میرزا را بدان مشروطه وامی داشتند، تا آنها از آسیابها افتاده، دیگر عنوانی برای شورش و جنبش باز نماند، و از آنسوی از محمد علی میرزا نگهداری می نمودند، تا کارها یکرویه نگردد و راه پیشرفت توده هموار و آسان نباشد، نیز می کشیدند اکشاکش با گفتگو و آشتی بیابان آید، تا شورشیان و گردن فرازان خوب را پایتخت نرسانند و خاندانهای کهن دریاری را که همیشه ابزار دست بیگانگان بودند، انداخته و خودشان جای ایشان را بگیرند و این همان آرزوئی است که خود آن خاندانها داشتند و چنانکه گفتیم در راه آن تلاشی می نمودند. اینکه بیرون کردن امیر بهادر و مشیر السلطنه از دربار خواسته می شد، از بهر آن بود که اینان در دشمنی با مشروطه پرده دری کرده و چنان بودند که دیگر نمی توانستند از باغشاه بیرون آمده، در بهارستان جاگیر بند و بکار مقصودیکه در میان بود، نمی خوردند. اما مشروطه طلبان، از ایشان هم کسانی بکار می خورد که جاتفشانی ننموده و جز خود نمائی و رویه کاری هنری نداشته باشند و هر گاه بر آستی مشروطه را دوست دارند، آسایش و شکوه خود را بیشتر از آن دوست بدارند، کسانی

همچون ستارخان و حیدر عمواغلی و یار محمدخان و مزارسلطان این شایستگی را نداشتند و خواهیم دید با اینان چه رفتاری پیش گرفتند و همه را از پا انداختند...»^۱

همین واقعیات بود، که ستارخان را بگوشه انزوا کشانید و ماجرای غم انگیز پارك اتابك را بوجود آورد. دیگر سرداران را از گردونه خارج ساخت و سرانجام حیدر عمواغلی را باین اندیشه افکند که جز از طریق تشکیل يك حزب تیر و هند سیاسی، نمی توان باین ناسامانیها و بی عدالتیها پایان داد.

در اینجا قبل از پرداختن به چگونگی تشکیل حزب دموکرات و فعالیتهای آن، ناچاریم اندکی به عقب بازگردیم و تخت از تشکیل حزب سوسیال دمکرات ایران و نقش حیدر عمواغلی در تأسیس این حزب، که اساس تجربیات و آگاهی های او برای تشکیل يك حزب سیاسی است، یاد کنیم:

جنبش مشروطیت در ایران، همزمان با نهضت سوسیال دمکراتها و انقلابیون ایرانی در اروپا و بخصوص در روسیه بود. توجه خاص لنین و یاران نزدیک او به مشرق زمین، این فکر را بوجود آورده بود که برای استقرار سوسیالیسم، باید از همه نیروهای پیشرو و انقلابی این منطقه یاری گرفت. و در این میان ایران که با جنبش مشروطیت نام آور شده بود، نقش مهمی را عهده دار می شد.

پس از اینکه در سال ۱۹۰۵ (۱۳۲۲ هـ) روسیه در جنگ مغلوب شد، مردم سراسر این سرزمین علیه خانواده ترار و حکومت جبار و ظالمی که شخص ترار رهبری آنرا بهنده داشت، قیام کردند، در این قیام روشن فکران و آزادگان همه مللی که در روسیه بسر می بردند، علیه ترارها شرکت داشتند. پادشاه روسیه برای خاموش کردن شورشیان و انقلابیون با تشکیل مجلس «دوما» موافقت کرد. در جریان این شورشها و انقلاب روسیه، حزب سوسیال دمکرات این کشور یکی از متنفذترین احزاب زمان بود.

۱ - تاریخ هجده ساله آذربایجان - جنبش یکم - ص ۳۲ - ۳۳.

سوسیال دمکراتهای روسیه بتدریج دامنه فعالیت زیرزمینی و انقلابی خود را گسترش داده و شعبات و تشکیلاتی نیز در کشورهای مجاور بوجود آوردند. طبعاً نام ایران که دوران انقلاب و پیکار برای سرنگون کردن حکومت مطلقه قاجاریه را از سر می گذرانید، در راس این شعبات قرار داشت.

انقلابیون ایران، با راهنمایی دکتر نریمان نریمانوف رئیس حزب سوسیال دمکرات «همت»^۱ تاسیس حزب سوسیال دمکرات ایران را با آغوش باز پذیرفتند. و در راه تشکیل این حزب، کربلانی علی میو با تفاق دوسرش، حیدر عموغلی و اعضای ایرانی حزب سوسیال دمکرات روسیه از قبیل میر بشیر قاسموف، فرمداش، مهدی حسین سرایی، سوچی میرزا (میرزا عمو) - که از اعضای برجسته حزب اجتماعیهون انقلابیون روسیه بود^۲، پیشقدم شدند.

بموجب نوشته دکتر سلام الله جاوید «حزب سوسیال دمکرات ایران که اغلب بنام «کمیتس غیبی» خوانده می شد، از حزب «همت» الهام می گرفت.^۳ این حزب همکاری تردید و مؤثری را با مرکز حزب در روسیه آغاز کرد و همکاری دوسازمان تا بدانجا رسید که نشانی اعلامیه های خود را که نام فولین (Golpon) داشت، از راه تبریز برای یاران خود و انقلابیون روسیه، بآن کشور می فرستاد.

منابع کمونیستی نیز کمک مؤثر سوسیال دمکراتهای ایران را به حزب سوسیال دمکرات «همت» مورد تأیید و تجلیل قرار می دهند و می نویسند که حتی «ایسکرای لنین» نیز توسط این حزب از طریق تبریز و اردبیل به باکو رسیده و از آنجا بین احزاب سوسیال دمکرات توزیع میشد: «... در همان سالها یعنی در اواخر قرن گذشته گروهی از جوانان

۱ - حزب سوسیال دمکرات آذربایجان با علامت اختصاری و پاهوان مطلق «همت» خوانده میشد. دکتر سلاطه جاوید - نهضت شروطیت ایران و نقش آزادیخواهان جهان.

۲ - سوچی میرزا با اینکه بیوس بود چون شخصی فسیله بود بجزب انحصاریون انقلابیون وارد گشته برای آزادی حتی چندسال قبل از شروطیه ۹ ططور سری مشغول فعالیت بود. از کتاب «نهضت شروطیت ایران و نقش آزادیخواهان جهان» - دکتر سلاطه جاوید - سال ۱۳۴۷ - ص ۵۹

۳ - نهضت شروطیت ایران و نقش آزادیخواهان جهان - ص ۷۳

ایالات و ولایات ایران که برای تحصیل به تهران آمده بودند، بتدریج با افکار سوسیالیستی آشنا میشوند. عده‌ای از آنان بعداً در انقلاب مشروطیت شرکت کرده برای تشکیل گروه‌های سوسیال دموکرات در ایران و خارج از ایران فعالیت نمودند. از فعالین این گروه میرزا جعفر ناطق حسین زاده، عظیم عظیم زاده، میرزا اسداله غفارزاده و دیگران را میتوان نام برد که سلیمان میرزا محسن اسکندری در رأس آنان قرار داشت. بعضی از آنها در دوران انقلاب به‌شهادت رسیدند. از جمله میرزا جعفر ناطق درخوی و عظیم عظیم زاده در زنجان به‌دار آویخته شدند. عده‌ای از آنها که در سال‌های قبل از انقلاب از طرف حکومت مستبدانه زمان تحت تعقیب قرار گرفته بودند، مجبور به ترک کشور شده بعضی بیاکو مهاجرت کردند. یکی از آنها اسداله غفارزاده اردبیلی بود که در سال ۱۹۰۰ به باکو رفت. بطوری که تحقیقات علمی در این اواخر نشان داده است مشارالیه در حمل و نقل «ایسکرای» لنینی از راه تبریز - اردبیل به باکو شرکت داشته است. او از ۱۹۰۵ عضو حزب سوسیال دموکرات و در سال ۱۹۱۲ از موسسین حزب «عدالت» و سپس در ۱۹۲۰ از بانیان حزب کمونیست ایران گردیده و بالاخره در انقلاب گیلان، بدست ضد انقلابیون به‌شهادت رسید.

در سال ۱۹۰۴ در باکو گروه سوسیال دموکرات «همت» بین این مهاجرین و یکمک فعال مارکسیستهای روسیه تشکیل میشود. کمک‌گرانی‌هاییکه سوسیال دموکراتهای قفقاز (اجتماعیون عامیون) که در رأس آنها رجل مشهور انقلابی نریمان نریمانوف قرار داشت، به انقلاب مشروطیت کرده‌اند، در کتب مختلف از جمله اثر نفیس احمد کسروی - انقلاب مشروطیت ایران - مندرج است و ما از تکرار آن خودداری می‌کنیم...»^۱

حزب سوسیال دموکرات ایران بر هبری و هدایت نریمان نریمانوف و با کمک علی مسیوه‌سته اولیه حزب اجتماعیون عامیون را در ایران بوجود آورد. مؤسسين این حزب که در جنگهای داخلی تبریز به «مرکز غیب» یا «مرکز غیبی» معروف شده عبارت بودند از:

دکتر فریدمان نریمانوف، میرزا جعفر زنجانی، نوزاله خان یکانی،
مشهدی محمدعلی خان، میرزا ابوالحسن تهرانی، اکبر اسکویی، مشهدی
حسین سرابی، باقرخان ارومیه‌ای و مشهدی اسماعیل مینائی. این حزب
در دوران مشروطیت روزنامه «الجدید» را بمدیریت میرزا حسین خان
عدالت منتشر می‌کرد.

بعقیده شادروان کسروی حزب اجتماعیون عامیون ایران را کارگران
و روشنفکران ایرانی که اغلب در موسسات نفت کار می‌کردند تأسیس
کردند، ولی انتشارات و اعلامیه‌های آنها پیوندشان را با سوسیال دمکراتها
ثابت می‌کند. در اعلامیه‌ای که پس از اعلام مشروطیت از طرف این حزب منتشر
شد، در عین حال که گرایشهای مذهبی و عناوین «مجاهدین اسلام» و
«مردان خدا» وجود دارد، شعار معروف «کارل مارکس» و احزاب
مارکسیستی «رنجبران جهان متحد شوید» نیز بیچشم میخورد. متن این
اعلامیه چنین است:

«اعلامیه حزب اجتماعیون عامیون ایران

رنجبران جهان متحد شوید

ما سوسیال دموکراتها مدافعین حقیقی آزادی، اعلام مشروطیت
ایران را در روز مسعود بدوستان و آزادی خواهان تبریک می‌گوئیم بتمام
علماء تجار طرفدار توده خلق و تمام مجاهدین اسلام که در اطراف برای
رسیدن به هدف مقدس خود از جان و مال گذشته‌اند، دورد میفرستیم و به
برادران تهرانی خود خطاب کرده می‌گوئیم:

هموطنان. برادران. شکر خدای عادل را که بما فرصت داد اولین
قدم را برای رسیدن به هدف مقدس خود در سایه اتحاد و کوشش خلل ناپذیر
برای آزادی برداریم. برادران حقیقی، اینک در سایه اتحاد و یگانگی
اقدام بهر عملی ممکن است. چنانچه ژاپون در سایه پیداری و عزم راسخ
دشمنی مثل دولت روس را مغلوب کرد. ما مجاهدین اسلام که مردان
خدائیم نمیتوانیم بموفقیت حاصله قناعت کنیم، بجای خود بنشینیم. موقع
آن رسیده است علم سرخ آزادی را برافرازیم، بیک مشت دشمنان آزادی
و عدالت فرصت ندهیم که با اغراض منافع خصوصی خود شفق خون آلود

مشروطیت را که ثمره و خونبهای آزادی است روپوشی نمایند.

زنده باد دوستان آزادی و مشروطیت

مرگ بردشمنان آزادی

کمیته تبریز حزب اجتماعیون عامیون ایران^۱

باتوجه به تاسیس حزب سوسیال دموکرات ایران و نقش حیدرخان عموغلی در تشکیل این حزب است که منابع کمونیستی از وی بعنوان «یکی از بنیانگذاران حزب کمونیست در ایران» نام می‌برند:

«یکی از کسانی که در ایجاد سوسیال دموکراسی ایران نقش فعالی داشته است، حیدرخان عموغلی است، که بعدها از بنیان حزب کمونیست در ایران گردید... در تهران او به تشکیل یک «حوزه خصوصی» مرکب از هفت نفر موفق میشود که بتدریج بصورت «حوزه عمومی» توسعه مییابد. ولی این حوزه عمومی پس از تشکیل انجمن‌ها و انتخاب و کلای مجلس یکم از هم می‌پاشد. حیدرخان می‌گوید:

«هر کسی در انجمن عضویت پیدا کرده و حوزه عمومی ما از هم پاشید. پس از آن من ماندم و همان هفت نفر حوزه خصوصی که به فرقه اجتماعیون عامیون روسیه (حزب سوسیال دموکرات کارگری روسیه) اطلاع داده شد که در تهران فرقه اجتماعیون تشکیل داده شده است. از آنجا به شخص من نوشتند که لازمه دستور العمل بشعبه مسلمانها و ایرانیها در قفقاز داده شده است و شما هم آنها را در تهران افتتاح کرده معاً کار کنید.»

از اینجا بخوبی آشکار است که حیدرخان از همان زمان با مرکز جنبش سوسیال دموکراسی کارگری روسیه یعنی با کمیته مرکزی حزب ارتباط داشته است و بر حسب توصیه کمیته مرکزی بوده که با سازمان سوسیال دموکرات کارگری مسلمانها و ایرانیهای مقیم قفقاز همکاری نزدیک نموده. این «شعبه مسلمانها و ایرانیها در قفقاز» که حیدرخان از آن نام می‌برد، بگمان تردید به یقین همان گروهی است که فریمان فریمانوف در رأس آن قرار داشته است.

بعضی از بستگان حیدرخان نیز در انقلاب مشروطیت با او همکاری

داشته‌اند. از جمله پر عمومی او تیمور بهمین سبب بدست تروریستهای ضد انقلابی ۲۳ فوریه ۱۹۱۱ در تهران بهلاکت رسید.

از جمله کمکهای گرانبهای سوسیال دموکراتهای قفقاز به انقلابیون ایران یکی کمک مطبوعاتی بود. ایران شناس شوروی با نوبلوا در این باره می‌نویسد: «چون سوسیال دموکراتهای ایرانی مدت مدیدی بطبعه در ایران نداشتند، ناچار بودند در سالهای اول انقلاب بیانیه‌ها و سایر مطبوعات خود را در چاپخانه‌های ماوراء قفقاز بطبع رسانند و (اغلب از باکو) بکشور حمل نمایند. همین مورخ با استناد بچند سند از «بایگانی مرکزی دولتی ارتشی و تاریخی» متذکر میشود که: «بیانیه‌هایی بانسانه باطوم در سالهای ۱۹۰۶ و ۱۹۰۷ و اوائل ۱۹۰۸ میان اهالی منتشر میگردد». با استناد به سند دیگری از همین آرشیو، ایرانشناس نامبرده اضافه میکند: «فرستاده دولت تراری روسیدن. گ. هارتویک مینویسد که کمیته‌های انقلابی که در ایران شروع به ایجاد کرده بودند، طبق دستور ایرانیان خوانی که از خارجه آمده و دارای عقاید سوسیالیستی نبودند عمل میکردند»^۱. سندی که این مورخ ایرانشناس بضمیمه مقاله خود منتشر کرده، یعنی «دستور العمل (نظامنامه) حزب سوسیال دموکراتهای ایرانی از این لحاظ دارای اهمیت خاصی است که مراحل تحول اصول سازمانی فرقه اجتماعیون عامیون را آشکار میسازد. این نظامنامه ۱۴ ماده‌ای تقریباً از نیمه دوم سال ۱۹۰۵ تا دهم سپتامبر ۱۹۰۷ که در مشهد نظامنامه دوم ۴۷ ماده‌ای تنظیم میشود، اساس کار سازمانی سوسیال دموکراتهای ایرانی بوده است. باید ذکر کنیم که آنچه درباره وجود دو نوع حوزه - یعنی حوزه «خصوصی» و حوزه «عمومی» - و همچنین درباره عدم اعضای حوزه خصوصی (۱۱ تا ۷ نشر) در این نظامنامه ذکر شده با آنچه در خاطرات حیدرخان مندرج است، توافق کامل دارد و این دو سند یکدیگر را تأیید میکنند. نظامنامه ۴۷ ماده‌ای ۱۹۰۷ بوسیله مورخ دیگر شوروی بور - رامنسکی در مجله «گراسنی آرخیو» (بایگانی سرخ) شماره دوم سال

۱ - ن. ک. بلو - پیرامون مسئله حزب سوسیال دموکرات ایران - مجله مسائل تاریخ و ادبیات کشورهای خارجی شرق - چاپ دانشگاه دولتی مسکو - سال ۱۹۶۰ - صفحات ۱۱۸ - ۱۱۹ و ۱۳۳

۱۹۴۱ با بعضی اختصارات به چاپ رسیده بود که با نوبل و اختصارات نامبرده را در مقاله خود تکمیل کرده است. چون اصل متون فارسی این دو سند تا کنون بدست نیامده، این است که ترجمه های روسی منتشره در مجله «بایگانی سرخ» و «مجله مسائل تاریخ و ادبیات کشورهای خارجی شرق» بمثابة یگانه اسناد موجود برای بررسی اصول سازمانی و رشد تاریخی حزب سوسیال دموکرات ایران دارای اهمیت خاصی است. نظامنامه ۱۴ ماده ای سال ۱۹۰۵ بنحوی نشان میدهد که میزان ترویج افکار مارکسیستی در ایران درجه عمق و نفوذ آن هنوز در سطح نازلی قرار داشته است. مضمون اسناد و مدارکی که در دست است و تجزیه و تحلیل آنها نشان میدهد که این آشنائی اولیه با افکار سوسیالیستی هنوز بمعنای دانستن این نظریه اجتماعی علمی نبوده است. گمانی که آن زمان در ایران از سوسیالیسم اطلاع داشتند، آنرا یک رژیم اجتماعی خوب و عادلانه ای میدانستند که میتواند سعادت توده های وسیع زحمتکش را تأمین کند و آنها را از مظالم طبقاتی آسوده سازد. آنها درباره چگونگی این جهان بینی علمی و اینکه مارکسیسم چگونه مسائل مختلفه زندگی سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی مردم را طرح و حل میکند، معلومات و اطلاعات لازم را نداشتند. اما بتدریج بار شد جنبش انقلابی و توسعه سوسیال دموکراسی در ایران برفته رفته اطلاعات مردم پیرامون سوسیالیسم علمی نیز توسعه یافت و حقیقتاً سرعتی قابل ملاحظه داشت.»^۱

چنانکه ملاحظه شده منابع کمونیستی هدف اصلی و اساسی حیدر عموغلی را از تشکیل یک حزب سیاسی در ایران، بوجود آوردن یک تشکیلات مارکسیستی می دانند. حال آنکه در بخشهای گذشته دیدیم که اعتقادات مذهبی، میهن پرستی و مبارزه با ظلم و ستم دوران، استبداد، انگیزه اولیه حیدر عموغلی برای گرایش به نهضت انقلاب مشروطیت ایران بوده است. اعتقاداتی که با مارکسیسم مغایرت و در بسیاری موارد منافات دارد.

چنانکه در صفحات پیشین دیدیم، و خود منابع کمونیستی نیز تأیید

کرده اند، حیدر عمواغلی از همان زمان که بیست سال بیشتر نداشت و تازه بایران (شهر مشهد) آمده بود، تصمیم به تشکیل یک حزب سیاسی داشت و بنا بر اظهارات خود او، این تصمیم باشکست و ناکامی رو برو شد. اگر تصور کنیم که در آثرمان حیدر عمواغلی مطالعات و گرایشهای مارکسیستی داشته است، مطلقاً راه خطا پیموده ایم. این نکته نیز که در نقل قول بالا آمده است... «نظامنامه ۱۴ ماده ای سال ۱۹۰۵ بخوبی نشان میدهد که میزان ترویج افکار مارکسیستی در ایران و درجه عمق و نفوذ آن هنوز در سطح نازلی قرار داشته است. مضمون اسناد و مدارکی که در دست است و تجزیه و تحلیل آنها نشان میدهد که این آشنائی اولیه با افکار سوسیالیستی هنوز بمعنای دانستن این نظریه اجتماعی علمی نبوده است... آنها درباره چگونگی این جهان بینی و مارکسیسم... معلومات و اطلاعات لازم را نداشته اند» برهان قاطعی است بر این واقعیت که فعالیتهای حیدر عمواغلی در آغاز رنگ کمونستی و ریشه مارکسیستی نداشته است. البته در این نکته نیز تردیدی نیست که پس از بازگشت حیدر عمواغلی بدقیققاز و آشنائی بیشتر با تماشای مداوم او با سوسیال دمکراتهای آنسوی مرز، نقطه نظر وی تغییر کرده و بیشتر به مارکسیسم و کمونیسم گرایش پیدا کرده است.

در نخستین صفحات کتاب دیدیم که چگونه حیدر

تشکیل حزب
دمکرات

عمواغلی از آغاز - یعنی هنگام اقامت در مشهد در

حالی که پیشتر از بیست سال نداشت، در صدد تشکیل

یک حزب سیاسی و یک سازمان انقلابی برآمد. وقتی کوششهای اولیه او

باشکست رو برو شد، حیدر خان نومید نشده، دامنه فعالیتهای خود را به

تهران و از آنجا به قفقاز کشانید. و طبعاً پس از فتح تهران نیز، نه فقط

دست از تعقیب هدفهای اولیه خود بر نداشت، بلکه در اجرای آن مصمم تر

شد. زیرا از یکسو تجربیات بیشتری اندوخته و ضمن فعالیت در حزب سوسیال

دمکرات و حزب اجتماعيون غامبون، با اصول مبارزه حزبی و سازماندهی

و تشکیلات بهتر و بیشتر آشنا شده بود، و از سوی دیگر - همانطور که از

قول شادروان کسروی نقل کردیم - با چشم خود می دید که چگونه عوامل

استبداد یکی پس از دیگری مصدر کار میشوند و اگر يك حزب نیرومند سیاسی پاسدار سنتهای عالی و اصیل انقلاب مشروطه نباشد، ای بسا که بزودی طومار همه تلاشها و جانبازیها در هم پیچیده شود. و بار دیگر خود کامگان بنام مشروطیت و بعنوان آزادی بر مملکت مسلط گردند. چنین بود که پس از شکست مجدد استبداد، حیدر عمواغلی ب فکر اجرای هدف نخستین خود افتاد:

«... پس از فتح طهران جماعتی از آزادی خواهان که مرحوم حیدرخان نیز از آنان بود درصدد تأسیس فرقه سیاسی مخصوصی برآمدند و حزب دموکرات را تشکیل دادند. و حیدرخان بعدها از جانب این حزب ماموریت یافت که بعضی از شهرهای مهم سفر کند و شعب حزب را در آن نقاط تشکیل دهد. تادراتخابات انجمن های ایالتی و ولایتی و مجلس حزب دموکرات نمایندگان بیشتری داشته باشد. از جمله بمشهد و قم و کاشان و اصفهان مسافرت نمود و در هر جا با کمال جهد و صفا در راه پیش بردن این مقصود کوشید و بنتایج خوب نیز نایل آمد.

در باب این حزب وجدی که مرحوم حیدرخان در توسعه دامنه آن داشته، عین شرحی را که او در طی نامه ای یکی از دوستان خو نوشته، از کاغذی که بخط خود اوست نقل می کنیم، تادرجه صفای او در این مرحله دستگیر خوانندگان محترم شود. مرحوم عمواغلی بآن دوست خود چنین می نویسد:

«در وقت تشریف بردن جنابعالی قرار این طور نبود. چونکه جنابعالی از طرف فرقه هم مأمور بودید، زیرا که آن فرقه تنها می تواند مملکت را نجات بدهد و باید بدانید تاینک فرقه باینک مسلك مستقیم متفق اگر دولت را درست نداشت باشد و راه نشان ندهد و سپر بلا نشود، کار این مملکت خوب و استقلالش محکم نمیشود و مأمورین خوب یعنی بامسلك را سرکار نخواهند گذاشت. چونکه مردم خوب، باندزدها هستند و نخواهند بود. پس در این صورت يك فرقه که عبارت از فرقه ما باشد، خیلی لازم است که محکم بشود و شما هم چونکه آدم بامسلك هستید اینست که خیلی باید کار کنید. پس لازم است شروع بکنید و آدمهای خوب و با

اخلاق پیدا کرده فرقه را تشکیل بدهید... خیلی باید جهد بکنید که آدمهای با ناموس داخل بشوند و پروگرام را قبول بکنند.^۱

اگر چه حیدر عمواغلی آگاه تر از آن بود، که از آغاز تشکیل حزب با دادن شماره های تند مار کیستی و کمونیستی، بمقابله با افکار عمومی و بخصوص گروه های پیشرو که عموماً مسلمانانی مؤمن با اعتقادات ریشه دار و مذهبی بودند بر خیزد، و حزب خود را از همان اول با عکس العمل شدید توده مردم و احیاناً با شکست مواجه سازد، ولی با همه اینها ماهیت حزب وی خیلی زود بر گروه های دیگر آشکار گردید و از همین جا بود که عناوین «انقلابی» و «اعتدالی» بوجود آمد:

«... در همین مواقع بود که حیدرخان بکمک دیگر آزادی خواهان تندرو، حزب دموکرات را که مقدماتش مثل تهیه پروگرام و غیره در تبریز جیده شده بود، در طهران ایجاد کرد و شعبی از آن نیز در نقاط مهم مثل قم و کاشان و مشهد تأسیس نمود. روش تند این حزب خوش آیند متدینین و آزادی خواهان معتدل و میانه رو واقع نشد و به همین جهت این جماعت با آن ابراز مخالفت کردند و بآن نام انقلابیون دادند...»^۲

درست است که گروه قابل توجهی از رهبران انقلاب مشروطه و کسانی که بدرست یا نادرست در این جنبش نام آور شده بودند، به حزب دمکرات پیوسته و حتی نام پاره ای از آنها در لیست اسامی هیأت موسس و کمیته مرکزی نیز دیده میشد، ولی نقش اساسی را در تشکیل و رهبری حزب، حیدر عمواغلی و دوسه تن از یارانش بهمه داشته اند:

«... در دوره دوم مجلس، فرقه دموکرات ایران تأسیس شد و اشخاص ذیل از جمله اعضاء کمیته مرکزی این حزب بودند: تقی زاده، و حیدر الملك شیبانی، حاجی میرزا باقر آقاسی قفقازی، سلیمان میرزا، مساوات، رسول زاده، میرزا احمد عمارلوتی و من (محمود محمود)، حسین پرویز منشی کمیته و حیدرخان عمواغلی هم عضو این حزب بود. حاج میرزا باقر آقا و رسول زاده و مساوات و حیدر عمواغلی مؤمن حقیقی

و صاحب شهامت اخلاقی بودند...»^۱

فعالیت حزب دموکرات متشاء حوادث بسیاری در آغاز مشروطیت ایران بود، که مهمترین آن جنبش اعتدالی و انقلابی و پیدایش شکاف و افتراق در میان آزادی خواهان بود. این اختلاف که سرانجام به کشته شدن شادروان آیت الله بهبهانی و بزرگانی دیگر انجامید، در زندگی و مبارزات حیدر عموغلی اثری عظیم داشت و میتوان گفت مسیر زندگی و فعالیت های او را دگرگون ساخت.

« در اوایل دوره دوم مجلس در میان اعضای مجلس شورای ملی شور و شغف زاید الوصفی دیده می شد و روح یگانگی و دوستی در وجود ایشان نمودار می گشت. زیرا که پس از یکسال محرومیت و دور افتادن از یکدیگر بهم رسیده و بر مقصود خود نایل آمده بودند.

دریغ که این اتحاد و اتفاق و دوستی و صمیمیت دیر نپائید و بزودی دوستان دیر روزی دشمنان امروز شدند و شمشیر عداوت از نیام بر آمیخته و بکشتن یکدیگر آماده شدند و آن گوهر صفوت و صفا که با هزاران رنج و مشقت بدست آورده بودند، با سنگ نثار و کدورت درهم شکستند.

علت این اختلاف خانمانسوز، ظهور دو حزب مخالف اعتدال و دموکرات بود که هر روز بشکلی تجلی می کردند. هر چند از مسائل مله است گذر امور سیاسی و اجتماعی در میان کلیه اعضای مجلس توافق نظر تا اندازه ای مشکل، بلکه غیر ممکن است و ناچار اختلاف نظری پدید خواهد شد، اما این اختلاف نظر نباید در لباس خصومت جلوه گر شود. بنابراین ادیب ترک از تصادم افکار بارقه حقیقت ظاهر می گردد. البته بالضروره هر کسی باید در مسائل متعلقه بکشور عقیده خود را بگوید و طرف نیز با کمال ادب با دلیل و منطقی او را جواب دهد. بالجمله ظهور احزاب سیاسی باید سبب افزایش سعادت و آبادی مملکت باشد، نه موجب بدبختی و ویرانی آن...»

مرحوم سردار اسعد در ۱۶ رجب ۱۳۲۸ تعلق مفصلی در مجلس راجع

۱ - یادداشت های محمود محمود - به نقل از دفتر آزادی و مقدمه نهضت مشروطیت - دکتر فریدون آدمیت - انتشارات سخن - سن ۳۳۴

به اعتدال و دموکرات ایراد کرد که مقدمه آن را برای مزید اطلاع خوانندگان محترم از اوضاع آن روز، در اینجا می آوریم:

« عرض می کنم سؤال و جواب امروز و این وضع مجلس را بنده هیچ منتظر نبودم. امروز متوقع بودم دشمنهای خیلی سخت با هم متحد شده، دست بدست یکدیگر بدهند. باز می بینم گفتگوی اعتدال و انقلاب است. این حرفی که خانه ما را خراب کرده است، باز اعاده میشود. این حرفها را ما تا از مجلس بر نیندازیم، با رزوی خود نایل نخواهیم شد. اثرات سوء این حرفها بکابینه وزرا و ادارات دولتی و بولایات و بهمجا سرایت می کنند. پس ما در این موقع کمال اتحاد را کرده، با هم متفق باشیم و این گفتگوها را از میان برداریم... اگر مقصود ما این باشد که بی موقع بگردیم و یک سوء اتفاق را حربه دست خودمان بکنیم و بطرف بتازیم، این قافله تا بحشر لنگ است و بهیچ جا نخواهیم رسید. پس باید نای نمایندگان محترم، یک قدری اغراض را کنار بگذارید، ملاحظه کنید که چشم بیست کرور یاسی کرور ملت در این بقعه بشماست و خجالت بکشید که جواب آنها را در پیش خدا و پیغمبر چه خواهید داد... »

بدبختانه وجود حزب چنانکه گفته شد بموضع اینک سبب ترقی و تعالی مملکت باشد، باعث اختلاف و انقلاب و از بین رفتن امنیت گردیدند. کار بجائی رسید که اعتدالیها نه تنها دموکراتها را انقلابی نام می دادند و برخی از آنان را لامذهب و بی دین می خواندند بلکه در این باب اعتدالی بودن از دایره اعتدال قدم بیرون نهاده، طریق اقراط پیش می گرفتند. دموکراتها نیز ایشانرا مستبد و ماجراجو و خودخواه میخواندند و هر روز متأسفانه این اختلاف مشرب و مسلک بیشتر شدت می یافت و دامنه تبلیغات از طرفین بر وسعت خود می افزود و کسی نمی دانست که بالاخره این اختلاف به کجا منتهی خواهد شد... »

اما اختلاف بین اعتدالیون و انقلابیون مسئله ای نبود که با نطق و سخنرانی یابند و اندرز حل و فصل شود. اختلافات و برخوردها همچنان ادامه داشت، تا ماجرای قتل شادروان آیت الله بهبهانی پیش آمد و عظمت

اختلاف و عوارض آنرا بروشنی نشان داد.

شادروان کسروی ضمن تجزیه و تحلیل برآکنده گیتهای آنزمان می نویسد: «... آقای تقی زاده همینکه از تبریز بتهران آمد، با از راه پیروی بدسته بندی های اروپا و با تنها از بهر فزونی نیروی خود کسانی را از آقایان نواب و حکیم الملک و دیگران باخود همدمت نموده، دسته ای بنام «انقلابی» پدید آورد و اینان از همان دم یکبار پرداخته بر آن کوشیدند که نمایندگان تهران و دیگر شهرها از همدستان ایشان باشند و در این باره تلگرافها بشهرها فرستادند که بدست افتاد و مایه گفتگو گردید. در برابر اینان هم سردار اسعد و دیگران دسته ای بنام اعتدال پدید آوردند و کسار کشاکی بالا گرفت. روزنامهها نیز هر یکی هوای دسته دیگری را داشت. از جمله روزنامه «ایران نو» که محمد امینی رسول زاده آنرا می نوشت زبان انقلابیون بود. روزنامه استقلال پیروی از اعتدالیان میکرد...»^۱.

اما منابع کمونیستی ریشه این مخالفتها و برخوردها را نه در وجود تقی زاده، بلکه صرفاً بخاطر حیدر عمواعلی و مقابله با روحیه انقلابی او می دانند:

«... فعالیت حیدرخان همانطور که محبت مردم را بطرف او جلب میکرد، کینه و غضب ارتجاع و امپریالیسم را نیز بر میانگیخت. این کینه بدانجا کشید که برای خود حیدرخان تهیه سوء قصد دیدند و دوبار بر وی تیراندازی کردند. در فوریه ۱۹۱۱ عبدالجبار عموزاده حیدرخان را کشتند. حیدرخان بوسیله مکتوب سرگشاده به مجلس مراجعه کرد و اسامی قاتلین را نیز نشان داد. (ایران نو - شماره ۱۰۴ - فوریه ۱۹۱۱). جراید ارتجاعی به حیدرخان حمله میکردند، در مقابل «ایران نو» از راه دفاع میکرد: «او وطن پرستی است که خدماش بر دوست و دشمن

۱- تاریخ هیجده ساله آذربایجان - ص ۱۲۷ - ۱۲۸

۲ - «ایران نو» ۲۹ آوریل ۱۹۱۱ شماره ۸۳۱ - این روزنامه ارکان حزب اجتماعیون حامیون بود که بزودی از معتبرترین و کثیرالانتشارترین جراید گردید. مقالاتش دستورالعمل مجاهدین و اعضاء حزب شمرده میشد و مدیرمسئول آن محمد امین رسول زاده بود.

آشکار است»^۱

در حالیکه کسروی همچنان در اعتقاد خود پا برجاست و مدعی است که در این میان، حیدر عمواغلی و یارانش آلت دست تقی‌زاده بوده‌اند.

«... کشاکش دودسته بالا گرفته جلو کارها را نگه میداشت. مجاهدان نیز بچندین بخش شده حیدر عمواغلی و علی محمدخان تربیت افزار کار تقی‌زاده گردیده و بختیاران به پیروی سردار اسعد و پشتیبان اعتدالیان بودند. یفرمخان دسته‌های خود را جداگانه نگه میداشت. و چون ستار خان و باقرخان بتهران رسیدند، انبوهی بر سرایشان گرد آمدند، ولی خود آنان حال روشنی نداشتند و نمی‌دانستند چه بکنند و با چه دسته‌ای همراه باشند و از درون دلها آگاه نبودند. مردانی که به کشتن و کشته شدن خو کرده و جز مردانگی و جانبازی شیوه‌ای شناخته در برابر این نیرنگها و رویه کاریها همچون پلنگ بیابان بودند که بکوچه‌های پیچاپیچ و بن‌بست شهری افتد و راه چاره را گم کند...»^۲

در جریان این آشفتگی هاست که دو حادثه غم‌انگیز یکی پس از دیگری روی می‌دهد. این دو حادثه عبارتند از ترور شادروان آیت‌الله بهبهانی و ماجرای پارک آتابک، که در هر دو ماجرا، نامی از حیدرخان عمواغلی بمیان آمده است. بدین معنی که در واقعه نخستین وی را متهم ردیف یک می‌شناسند و در رویداد دوم، شخصیتی موثر، چون پس از این دو حادثه تا هنگام برخورد های گیلان و مرگ حیدر عمواغلی نامی از او در میان نیست، جادارد که بخشی خاص باین دو واقعه اختصاص داده شود.

www.chebayadkard.com

بخش نهم

دو حادثه غم انگیز

www.chebayadkard.com

قتل سید عبدالله
بهمانی -

در بخش‌های پیشین ، از شباهت شگفت‌انگیزی که دو
تن از قهرمانان انقلاب مشروطیت ایران (سردار سیم
خان و حیدرخان عمواغلی) با یکدیگر دارند سخن
گفتیم. و اشاره شد که شادروان کسروی ، مورخ نام‌آور ، هنگام تعریف
از سیم‌خان او را با این دو تن از سرداران بزرگ مشروطه - ستارخان
و حیدر عمواغلی - برابر می‌داند. و شگفت‌آور اینکه در دو حادثه
غم‌انگیزی نیز که طی همین بخش خواهد آمد - مخصوصاً در ماجرای
پارک‌اتابک - نام هر دو سردار در کنار هم و با بدنامی مشترک ثبت شده
است.

در صفحات گذشته ، دنباله رویدادهای انقلاب مشروطیت و سقوط
استبداد صغیر را تا آنجا مرور کردیم که بین انقلابیون و اعتدالیون
اختلافات دامنه‌داری بروز کرده بود و میرفت که حوادث غم‌انگیزی را
باعث شود... و در اینجا به دنباله رویدادهای پربازیم -

در حالیکه ستارخان و حیدرخان بتهران آمده بودند و برای
جلوگیری از گسترش دامنه‌ اختلافات ، دست بکوشش‌های بی‌نتیجه‌ای
می‌زدند ، و حملات اعتدالیون و انقلابیون بی‌کدیگر باوج شدت رسیده
بوده خبر کشته شدن آیت‌الله بهبهانی که یکی از رهبران و پیشوایان نام -
آور انقلاب مشروطیت بود ، چون انفجار بمب در ایران طنین افکند ،
شرح ماجرا و احوال شخصیت‌های انقلاب - در اوضاع آشفته آترمان -
بروایت کسروی چنین است :

... - اینحال سردستانگان آزادی و مجاهدان است که بچندین دسته بودند. در این میان ملایان نیز یکدسته‌ای پدید آورده و اینان نیز با انقلابیان دشمنی می نمودند، و چنین می گفتند علمای نجف قوی به بیدینی تقی زاده داده اند و باید او را از مجلس بیرون کرد و گویا چنین نهاده شده بود که آقای بهبهانی بنمایندگی از علمای نجف به مجلس بیاید و در اینجا نیز با انقلابیان از در دشمنی درآمده و بجلو گیری کوشیده شود و بیداست که چنین کاری بر تقی زاده دسته اوزیانه داشت و شاید در میان توده جنیشی بیدخواهی ایشان پدید می آورد.

در این گرمای گرم، شب شنبه بیست و چهارم تیرماه (نهم رجب) چهارتن مجاهد بخانه سید عبدالله ریخته، در برابر چشم کسانش او را کشتند. اگرچه کشتگان نام بنام شناخته نشدند، ولی بیگمان از دسته حیدر عمواعلی بودند و این خونریزی را با دستور تقی زاده کردند. حیدر عمواعلی که ما آنهمه ستایش های بجا از کاردانی و دلیری او کرده ایم، این زمان در تهران اقرار است تقی زاده گردیده، به این کارهای ناشایست بر می خاست. آقا سید عبدالله با آنهمه کوشش ها در راه مشروطه چرا بایستی او را بکشند؟ خوب بود بیاد می آوردند روز سوم تیر (روز بیماریان - مجلس) را که در چنان روزی تقی زاده در خانه خود نشست و رو نمود، ولی سید عبدالله دلیرانه بمجلس آمد و ایستادگی کرد و آن همه گزندیدند. این چکار است که کسی در چنان روزی از خانه بیرون نیاید و در یازده ماه که مجاهدان با سپاه خود کامگی دست پنجه بودند، بهیچ کاری بر نخیزد، ولی همینکه خود کامگی بر افتاد و میدان باز شد این زمان دست این و آن «انقلاب» کند و بآدم کشی پردازد... اگر این شنیده بود در شورش فرانسه آدم کشی ها کردند، بایستی فراموش نکنند که آن

۱ - «چنانکه پس دلته شد، یکی از ایشان رجب نام سربانی بود که از فقار آندرو در تبریز در شمار مجاهدان قفقازی در جنگها دست داشت و سپس به تهران آمد و سید عمواعلی پیوست و به دستور او به آن کار برخاست و این بود پس از کشته شدن بهبهانی در تهران نایبانه موافق به تبریز بازگشت و در آنجا بود تا در جنگ محرم ۱۳۳۰ با روسیان تبری از دلتش خورده کشته گردید. میگویند: شادروان بهبهانی را نیز از دلتش زده بوده. کمرویی تاریخ هیجده ساله.

آدم‌کشی‌ها را بسود کشور خویش کردند، نه بسود همسایگان ... و آن گاه نیز از این کارها جز زمان برنخواست. این چه روایتی است که پیرامون محمد علی میرزا از باغشاه درآمده، جا در میان آزادیخواهان گیرند و کسی را با ایشان سخنی نباشد، ولیکن آقا سید عبدالله را که یکی از پیشروان آزادی بود همیشه در پیش آمدها ایستادگی می‌کرد، بدینسان بخاک اندازند ... ۱۹.

فردای آن روز تهرانیان بازارها بستند و خروش بزرگی برخاسته نیز در مجلس اعتدالیان پیش آمد و با گفتگو گزارده، بشور و فریاد بی‌اندازه پرداختند. اینان از دولت گرفتاری کشندگان بهبهانی را می‌خواستند، ولی دولت را آن توانایی نبود. کم‌کم مردم پرده از روی کار برداشته از تقی‌زاده نکوختن آغاز کردند و بیرون کردن او را از مجلس خواستار شدند. سه روز بازار بسته ماند. می‌گویند تقی‌زاده چون دید ایستادگی نمی‌تواند، به سردار اسعد پناه برد و شب به خانه او رفت. سردار اسعد نیز با آن که از اعتدالیان بود بنگاهداری او برخاست ... ۱. دربارهٔ حادثه ترورشادروان بهبهانی نیز، چون بسیار رویداد های دیگر آغاز مشروطه، اختلاف نظر و تشتت آراء فراوان است. پاره‌ای منابع و مأخذ - یا بهتر بگوئیم اکثریت قریب باتفاق آنان - قتل بهبهانی را بدستور حیدر عموغلی و با دست افراد حزب دمکرات، یعنی بیروان و طرفداران او می‌دانند، که برای جلوگیری از تکفیر انقلابیون و شوراندن افکار عمومی مسلمانان علیه انقلابیون، دست باینکار زده‌است، در عین حال منابع دیگر این اتهام را رد می‌کنند و قتل مرحوم بهبهانی را نتیجه احساسات سرکش و خودسرانهٔ گروهی از افراد تندرو، وابسته به انقلابیون می‌دانند. بهر حال نقل حادثه با روایات مختلف نمی‌تواند تا حدیه زیادی روشنگر آن باشد:

... ۲ - شب دوشنبه ۹ رجب ۱۳۲۸ درشکه‌ای در نزدیکی منزل مرحوم بهبهانی توقف می‌کند. درشکه‌نشینان پیاده شده از نوکر آقبای بهبهانی که در مقابل درب منزل ایستاده بود، منزل آقا را می‌پرستد.

جواب می‌دهد که همین جاست. پس از تحصیل اجازت، وارد منزل شده بطرف محلی که آقا در آنجا تشریف داشته می‌روند. آقا هم تازه از نماز فارغ شده، با حاجی شیخ مهدی و حاجی هادی نوری مشغول صحبت بودند، که به تردیک آقا میرسند. بمجرد رسیدن بدون آن که چیزی بگویند، به تیراندازی برمی‌خیزند و پیکر آقا از چندجا هدف تیر شقاوت شده، بدرود زندگی میکند و قاتلین از پله‌ها پائین آمده، راه خود را پیش گرفته می‌روند.^۱

مرد بزرگواری و سید عالی مقداری که علمدار مشروطیت بود و در سخت ترین روزهای دوره استبداد سینه خود را سپر هر گونه حوادث قرار داده و هرگز پای استقامتش در مقابل تهاجمات استبدادیان نلغزیده و مانند کوه پابرجا مقاومت ورزیده بود، سینه بی کینش آماج تیر چند شخص پست و مجهول گردید و جان بجانان سپرد.

صبح آن شب که مردم از این فسیه جانکاه مستحضر شدند، دست به تعطیل عمومی زد، بازار و دکا کین را بسته، از مجلس و دولت قصاص قاتلین را خواستند، و ساعت بساعت بر عهده ایشان افزوده و در خود مجلس هم هنگامه‌ای برپا شد. رعب و وحشت مردم را فرا گرفته بود و کسی نمی‌دانست که عاقبت کار بکجا خواهد رسید...^۲

همین مأخذ، ضمن رد نظرات کسروی درباره قاتل یا قاتلان بهبهانی، به تبرئه تقی زاده پرداخته و او را از شرکت در توطئه سوء قصد و صدور فرمان آن مبرا میداند:

«... یکی از اشتباهات بزرگ و بی‌مورد مرحوم کسروی نیز اشتباهی است که در قضیه هائله مرحوم سید عبدالله بهبهانی بایشان روی داده است. مشارالیه در تاریخ خود چنین می‌نویسد: «در این گرم‌گرم شب بیست و چهارم تیر ۹۰ رجب چهار تن مجاهد به خانه سید عبدالله ریخته در برابر چشم کانش او را کشتند. اگر چه کشتگان نام بنام

۱ - قاتلین مرحوم بهبهانی محیبا شناخته شدند و هر کس در این باب چیزی میگفت، آنچه تا آنقدری تحقیق یافته این است که نام یکی از آنان رجب بوده که در روز اول پانزدهم محرم ۱۳۳۰ در جنگ با روسها کشته شده - قیام آذربایجان و سترخان.
 ۲ - قیام آذربایجان و سترخان - فصل هفتم و دوم - ص ۴۹۳

شناخته نشدند، ولی بی گمان از دسته حیدر عمواغلی بودند و این خونریزی را بدستور تقی زاده کردند...»

... آیا دور از انصاف و مروت نیست مورخ دانشمندی که خود را از حیث تاریخ نگاری و تحقیق در نکبات تاریخی سرآمد اقران می شمارد! باتسکاء اینکه حیدرخان عمواغلی با آقای تقی زاده آشنائی

۱- چنان که خوانندگان آگاه و صاحب نظر در جریان مطالعه این کتاب (و یا اگر ملاحظه کرده باشند، در کلیه آثار صاحب این قلم) همواره کوشش ما مبروف بر آن بوده است تا از هر گونه جانبداری، یا کینه توزی بی جهت دوری کنیم و از اتهام و داوری یکطرفه مبرا بمانیم. چنانکه در همین بحث نیز هم نتیجه پژوهشهای شانروان کسروی را آورده ایم، بوجه مستندات اسماعیل امیر خیزی را چون هر نوع جانبداری یا دشمنی بی جهت را قومی اهانت به قدرت قضاوت خواننده میدانیم. اما در اینجا نکته ای است که اگر به آن اشاره شود، بیاحتیاطی و حتی بیانصافی نسبت به تاریخ و ثبت کنندگان آن خواهد بود.

آقای امیر خیزی درسطور بالا نوشته اند: «مورخ دانشمندی که خود را از حیث تاریخ نگاری و تحقیق در نکبات تاریخی سرآمد اقران می شمارد...» درحالی که مرحوم کسروی با وجود زحمات توانمندی و تقریباً بی نظیرش در کار تدوین تاریخ ایران، نه تنها هرگز چنین ادعائی نداشته و در هیچ محفل و مجلس، یا کتاب و رساله ای خود را از حیث تاریخ نگاری سرآمد اقران «شمارده» بلکه تا آنجا که آثار خود را و حکم می کند، بپوهی صنوع و شکسته نفسی، درست بنگری این ادعا مستند نموده است. چنانکه در مقدمه کتاب بزرگ تاریخ مشروطه جملات زیر را می خوانیم:

«... سی سال گذشته و یکی از آنان که در جنبش (مشروطه) پاندمیان داشته بود و یا خود می توانست آگاهی هائی گرد آورد، بنوشتن آن برخاست. و من دیدم دانستن ها از میان می رود و در آینده کسی گرد آوردن آنها نخواهد توانست. یک جنبشی که در زمان ما رخ نموده، اگر ما دانستیم آن را نتوانیم دیگران چگونه خواهند نوشت؟... شیوه مردم ست اندیشی است، که همیشه در چنین داستانی گمان توانگر و پندپوش کومرا بدیند گیرند و کارهای بزرگ را بنام آنان خوانند و دیگران را که کنندگان آن کارها بودند نادیده می گذارند... کسانی چون خود را تاریخ نویس می پندارند مرا هم در رده خود می شمارند. به آنان یادآوری می کنم که من تاریخ نویس نیستم و در رده ایشان نمی باشم. بسیار کسانی بیک کاری برخیزند و از رده کنندگان آن کار نباشند آنچه را که در این تاریخ آورده ام، بیشتر آنها از روی آگاهیهاست که خود می دانستم و یا جسته بدست آوردم، و چیز هائی را هم از کتابها، و روزنامه ها می یادداشتها (گفهرت آنها را در بخش بازبین خواهم آورد) برداشته ام. هر چه هست این کتاب از روی جستجو و فهم و اندیشه نوشته گردیده و درخور آن می باشد که از سند های تاریخ ایران شمرده شود. دیگران هم اگر خواهند از نوشته های من یاد کردند و بنام کتاب (بنام من) میان نوشته های خود یاد کنند.»

و یاد مقدمه کتاب بزرگ دیگر او «تاریخ هجده ساله آذربایجان» با چنین توضیح و گذشت کم نظیری روبرو می شویم:

«اینرا دوباره می گویم: من هرگز آنگون تاریخ نگاری نمی زید و فرصت آنرا نیز کم دارم. ولی شورش مشروطه در ایران از دید دیگری دارد و از پیش آمد های دیگر جداست. ما اینان از ستم قاجاریان بستوه آمده در راه دانخواهی خون می ریختند و اگر راستی را بخواهیم، آرزو گوییم کشتن

(بقیه با ورق در صفحه بعد)